

دفتر یادداشت

واسیلیس واسیلیکوس ● ترجمه‌ی رضا سید حسینی

● نام‌ها در این دفتر یادداشت کهنه دام‌های فراموشی‌اند. نام‌ها، شماره‌های تلفن، ارقامی که زمانی مفهومی داشتند، دیگر از احساس‌هایی که زمانی برمی‌انگیختند بهره‌ای ندارند، هم‌چنین برخی یادداشت‌ها: فردا، یازده نوامبر، قرار ملاقات در ساعت سه، مجبور بودم که ساعت دو و نیم حرکت کنم، حتی باز هم زودتر تا به موقع برسم و منتظرش نگذارم (چه کسی را؟ کاش می‌توانستم به یاد بیاورم) و اگر راه‌بندان بود، چه دلهره‌ای خدایا، چقدر باید نگران می‌شدم. هر لحظه ساعت‌م را نگاهم کردم و چراغ‌های راهنمایی را و بی‌صبرانه انتظار می‌کشیدم که سبز شوند. راستی در چه سالی بود؟ کاش اقلاً سالش را می‌دانستم، آن وقت می‌توانستم آن شخص را به یاد بیاورم، اما این دفتر چه شبیه پوسترهای افتتاحیه‌ی نمایشگاه‌هاست که در آن‌ها همه جزئیات به دقت قید شده است، روز جمعه، گالری برنهایم، آثار پاولوس، از ۷ تا ۲۷ مه، ساعت شش، اما چه سالی؟ تو آن پوستر را در اوقات داری، گذشت زمان سن‌دیدی به آن نداده است و از اختیار تو خارج است، با این همه آنچه تو می‌خواستی بدانی، تو تماشاگر دیررس که خود بازیگر نیستی، این است که وقتی همه این‌ها روی داده، دلهره، افتتاح نمایشگاه، و بحث‌ها دست‌کم در چه دهه‌ای، چه قرنی، همان نکته درباره‌ی این دفتر که برگ‌هایش از هم جدا می‌شود و آن‌چه آن‌ها را نگه‌داشته است فقط دلبستگی است، من در آن اسم‌ها را می‌بینم، باز هم اسم‌ها، بعضی از آن‌ها را خود آدم‌ها نوشته‌اند، طبعاً هرکدام را با جوهر دیگری و آن‌ها یکی پس از دیگری در طول سال‌ها گرد آمده‌اند، چنان‌که رسوب در مفاصل یا دوده در لوله‌ی تجاری. اسم‌ها و چند آدرس غریب فروشگاه‌ها، کافه‌ها، هتل‌ها، اسم‌هایی که در کنار آن‌ها آدرس‌ها عوض شده. اسم‌های دیگری که بی‌تغییر مسیرشان را در زمان ادامه می‌دهند، خانواده‌هایی که بچه‌هایشان به نوبه‌ی خود بچه دار شده‌اند، بچه‌های بچه‌ها؛ به این ترتیب اسم‌هایی که نوعی تداوم تاریخی دارند، و حال آن‌که اسم‌های دیگری همچون شهرهایی که از نقشه حذف شوند ناپدید شده‌اند. اسم‌هایی که همان آدرس قبلی را حفظ کرده‌اند اما شماره‌ی تلفنشان عوض شده، شماره‌های تلفنی که باقی مانده‌اند در حالی که آدرس‌ها عوض شده‌است، طلاق‌ها، نام‌های خانوادگی که به اسم‌های کوچک اضافه شده، و خط زدن‌ها، مانند حذف یک طرف برای تحقیر با یک X بزرگ و اسامی دیگری با یک علامت صلیب در کنارشان، نه این‌که آن‌ها مرده باشند، صلیب بر پیشانی زندگی، مثلاً به این معنی که آن‌ها را برای چاپ فرستاده‌اند (کدام چاپ؟) و حروف اول اسامی شخصیت‌های مهم در خفا، از ترس این‌که مبادا این دفتر به دست پلیس بیفتد. حروف اولی که معمائی شده‌اند، نمادهای وجود در یک «ضد رمان» K یا E. علامت سؤال‌های بی‌پاسخ و نام‌های دیگری با علامت C/O، توسط، یا Presso، شماره‌هایی که چند صفر یا ارقامی برای ارتباطات دور دارند، ریشه‌های معادلاتی که پیاپی عوض می‌شوند، هنگامی که انسان مجبور است پیاپی تلفن کند، و با تغییر کشور شماره‌های تلفن هم تغییر می‌کند، چنان‌که گویی بخواهند پیراهن عوض کنند یا زن یا خانه و یک بیت شعر که زیر اسمی نوشته شده است و ماجرای را (اما به بهایم) به یاد من می‌آورد و بالاخره شماره‌ی تلفن خودم را می‌بینم. آن را فراموش کرده بودم و حالا آن را مثل شخص ثالثی نگاه می‌کنم، از بیرون، یک «من» که «او» شده است. چند بار در زندگی ام به این شماره متوسل شده‌ام تا شماره‌ی برگ برنده را انتخاب کنم و بعد اسم‌های دیگر اما معرف چه کسانی، چه کسانی بوده‌اند این آدم‌هایی که تو را رنجانده‌اند یا تو آن‌ها را رنجانده‌ای؟ یعنی از آن‌ها هیچ چیز باقی نمانده است؟ هیچ‌هیچ؟ خطوط منحنی، حروف سیریلیک، لاتینی، می‌بینید؟ در میان عدس سنگریزه‌ها پنهان شده است، چرا عدس را قبل از پختن پاک نکردی؟ الان یک



واسیلیس واسیلیکوس (Vasilis Vasilikos)

نویسنده و سیاستمدار معاصر یونانی در سال ۱۹۳۴ در جزیره‌ی تاسوس (Thasos) در شمال یونان به دنیا آمده است. دانشکده‌ی حقوق را در سالوتیک به پایان رسانده و بعد در آتن به کار روزنامه‌نویسی پرداخته است. پس از کودتای نظامی ۱۹۶۷ مجبور به مهاجرت شده و هفت سال در خارج از کشور به سر برده است. واسیلیکوس نویسنده‌ی بسیار پرکاری است که بیش از صد رمان و نمایش نامه و مجموعه داستان نوشته که بیشتر آن‌ها به زبان‌های گوناگون ترجمه شده است. مشهورترین اثر او رمان سیاسی زد (Z) است که در سال ۱۹۶۷ منتشر شده و تاکنون به سی و دو زبان ترجمه شده است و فیلمی که گوستا گاوراس (با موسیقی میکس تتودوراکیس) از روی این اثر تهیه کرده است شهرت جهانی دارد.



دندان گرانهایم را شکستم. اسم های دیگری که گویی اصلاً وجود نداشته‌اند. اما چرا، حتماً بوده‌اند چون که در این جا ثبت شده‌اند. مطمئناً نمی‌توان آنها را با یک قلم زدن پاک کرد. نه، حتی اسم‌هایی بوده‌اند که نقش مهمی بازی کرده‌اند و آکنده از معنی بوده‌اند. اسم های دیگری که با مرکب کم‌رنگ نوشته شده بودند و روی آنها از نو نوشته شده است و یک اسم که به کلی پاک شده، آری، برای این که دیگر آن را نتوان خواند. این کسی است که خیانت کرده است، یهودا، باید این ورق را پاره می‌کردم، به شرطی که در پشت آن اسم کس دیگری نباشد که به‌خاطر این یکی تاوان بدهد. ستاره‌های پراکنده، با ناشناس‌ها، آه این دفتر یادداشت مرا عذاب می‌دهد، مثل بدهی‌ها، قرض‌هایی که پرداخت نکرده‌ام، حواله‌های برگشته، بسا این همه به این یکی قرض داده بودم که به کلی از دست رفت و باز به این یکی اما درباره قاتل، آدرس او طبیعتاً پست استان بود، ناچار، چون توجه داشت که اثری از خودش به جا نگذارد، و اما قربانی، اگر می‌شناسیش ازش با من حرف نزن و اگر نمی‌شناسیش، باز هم حرف نزن، من قاتل را لو نخواهم داد، چون فراموش کرده‌ام که چه قتلی مرتکب شده بود و اینک حروف درستی که دفتر یادداشت را از نابودی نجات داده‌اند. راننده تاکسی آن را در ماشینش پیدا کرده است. می‌بایستی به چه کسی بدهد؟ سرانجام آنرا برای کسی برده است که اسمش با درشت‌ترین حروف‌ها نوشته شده بود و دوستم آنرا برای من آورده است. پس از آن تا ماه‌ها می‌گفت: «در سایه من بود که تو نجات یافتی». فکرش را بکنید: «در سایه من!» زمانی بود که مرتباً همدیگر را می‌دیدیم و هیچ روزی نبود که با هم قهوه‌ای نخوریم. آه، هفته‌های از دست رفته من

که به طور درمان ناپذیری در قهوه‌خانه‌ها به هدر رفت. دفتر یادداشت زندگی بدون مایحتاج. و این یکی کیست؟ بیهوده به خودم فشار آوردم. صمیمانه چیزی از او به یاد ندارم. او کیست؟ خداوند! الهام قدیس خاطره را نزد من بفرست. آه، و این یکی زیباتر از همه، ما حتی آدرس تعطیلاتمان را با هم رد و بدل کرده بودیم که مبادا در عرض دو ماه تابستان همدیگر را گم کنیم. حال فکرش را بکنید، چه حرفی داشتیم که به هم بگوییم؟ این هتلی که او مجبور شده بود مدتی در زمستان در آن اقامت کند، و اسم این زن، که مایه سرگرمی یک شب او بود. او چه کسی بود؟ جست‌وجو کن ای حافظه من، بهتر جست‌وجو کن. عمیق‌تر بکاو. آهک را پاک کن، بالاخره در جایی تاریخ ظاهر خواهد شد. و شاید نام محکوم. نام‌ها، باز هم نام‌ها. و باز شماره‌های تلفن، این یکی حتی مهرش را زده است. او مهرش را در دفتر یادداشت محقر من چنان زده است که هرگز پاک نشود. او می‌بایستی یکی از دیوانه‌های مکاتبه باشد. چون نظایر او باز هم هستند. مثلاً دیوانه‌های تلفن، دیوانه به طور کلی و این هم نقشه برای پیدا کردن پیتزا فروشی که حتماً تا ساعت هشت شب به آنجا رفته‌ایم. کجا؟ کدام پیتزا فروشی؟ با کی؟ با این همه نقشه بسیار روشن است. آه، چه لذتی دارد که آدم به انتهای دفتر یادداشت برسد. صندوق بی‌فایده فراموشی. خداحافظ دوستان عزیزم. خداحافظ شماره‌های تلفن. خداحافظ آدرس‌ها. در واقع این دفتر یادداشت گویا از هواپیمایی که با هشتاد و دو مسافر سقوط کرده نجات یافته است که یگانه زنده مانده آن، میهماندار هواپیما آن را سالم پیدا کرده است. دفتر یادداشتی که ظاهراً مال مسافری بوده است، با نام‌ها، ارقام و شماره‌های تلفن. دنبال صاحب عله می‌گردیم.